

مع شمس و جمعه و تقدیر باد
والله اعلم

او ایله آلام وید و بره اویکون شقای رحیمه الله تعالی نام وی بیحدین عبدالله
انت صاحبنا بو سعید خارا کفته که روزی دوزخ ای می رفتیم نزد بک یوسک
از سکن مشنانان بر من جمله آوزردند چون نزدیک من رسیدند بمراتبه مشغول
شد مرا که ه سکی سفید از میان ایشان بدون آمد و برایشان جمله کزده و ایشان
از من دور کردند و ایند از من جدا شدند تا آن سکن دور رفتند بعد از آن
باز فکر بستم وئی یادید هر و هم وی کفته که ابو سعید خارا کفت کن بکر الله
فان یقینت حالک غیبت عن ذکر الله و ذکر الله ایاک شیخ الاسلام کفت زبان
دور کرد نشد و ذکر دور سمد کو رود دز سر مهر شد و مهر سر بود و حان
دز سر عیان شد و عیان از بیان دور هر شیخ سید و بهره آدم یاد آمد
و خاک یافتا نشد و دو کا نکی باعد مرجع الحق الاضحیه و بقی المسکین فاعلم
زیما اویکون الشبلی قدس الله تعالی سره اطبقه دایمه است نام ویک
جعفر بن یونس است و کفته اند اولی این حد زو قریری بغداد جعفر بن
یونس نوشته اند شیخ الاسلام کفت که وی مصیبت بغداد آمد و در مجلس خیر
نشاخ قویه که در شاکره جیبا داشت عالمی بوده و فقیهه و مکر مجلس کردی هلا
مالک داشت و مواجظ فضل کرده بود پدر وی صاحب ایجاد خلیفه بود و یک
طبقات السلیقه خراسانی الاصل بغدادی و المولود واصله من مشروسنه
من فرغانه و مولده کاتبی سار حیدر کفته است لا نظیر وانی بکر الشبلی ابوالین

بوی باک و باش که حالت غیبت بمل
کرد و غیبت قرینت کرد و هر
رسد که در دنگر دستمال کرد
و راهل شیوم از دنگر شیو
را درم از دنگر شیو بر او
یعنی همسایه او را
و این حد زو قریری
بغداد جعفر بن یونس
نوشته اند شیخ الاسلام
کفت که وی مصیبت
بغداد آمد و در مجلس
خیر نشاخ قویه که در
شاکره جیبا داشت
عالمی بوده و فقیهه
و مکر مجلس کردی
هلا مالک داشت و
مواجظ فضل کرده
بود پدر وی صاحب
ایجاد خلیفه بود
و یک طبقات السلیقه
خراسانی الاصل
بغدادی و المولود
واصله من مشروسنه
من فرغانه و مولده
کاتبی سار حیدر
کفته است لا نظیر
وانی بکر الشبلی
ابوالین

شیخ الاسلام کفت که روزی دوزخ ای می رفتیم

السی نظر بعضکم الی الفاتحه عین من عبود الله تعالی هشتاد و هفت سال عمر وی بود
در سنه اربع و ثلثین و ثلثمائه برفته اند نیاید ماه ذوالحجه و هر چند کفته
لکن حقیر ناخ و ناخ هلا لقوم الشبلی شبلی پست دو ماه در سپهرستان
بوده شبلی کفته که هر چه القلب لا غیر شیخ الاسلام کفت که شیخ ابوسعید
مالمی حافظ صوفی این حکایت از شبلی آوزده که وی کفته که این سرایه
وقت که دارد بناز دارد که فرما همین خواهید داشت و تا جاوید حضرت باوی
باین بی باید کرد که فردا کویتد منافقان با انجوا و راه کور فالتسوی انور اشخ لا
کفت که وصیت کرد که این حکایت بنویسد و یاد دارد یک شهه الاضحیه
هیچ چیز نیاید به این حکایت فردا وقت نوینا کند که این وقت که اینجا
داری بر آن ندکی شبلی کفت سر ادعی کن این بیت بخواند **شیخ**
مضی من والناس لیستشفعون بی هلک الی الی الی الفداء دلیل وی
کفتند ترا شرح فریه می بسند و صحبتی که دعوی میکنی بقاضی لا عزی
کت کفت احب علی و مادری بلنی و لودری ما اقام فی السمن
وئی بلر رسیدند که سردی سماع میکند و نمیلاند که چه می شود
این چیست جواب داد این ابیات رب و فاهتو و الحی
ذات شیخ صحت و فن و لقا شکوفا منتهی عیرک باجوی اعینها
و هابنا باجوی تعری ذکرت دهل و الفا صحابک شیخ او حجت

نیو که روی را حالت
تاریخ از بعضی کتابت
بیت حضرت آدمی آرد و است ازین کتاب
بیجی بجایه و حزان بیت
شهر آرسبقی اگر کردی
باغاک کفت بر آن کرده اند
که دارنایا بر بلیب و سول
کشد آنچه سبب فرشته
انطاعات و عیبات
جواب داد با این ابیات حاصل جواب است
که اگر چه خصیصیت مراد از ظاهر نمیکنند
لیکن شیدانه که منشاء فریاد و وفاتش است
از امر مالوف محور حاکم که کثرتش از کرد
انکلام من وین متاز کرده از آواز وی باشد
هیچکدام باطلای رضعون شکایتی کردی
بیت رب و فاهتو و الحی رب و فاهتو و الحی
فریادکننده و در ف که صاحب اندر است
با آن کرد در شاخ درخت و لقا شکو
یعنی شکایت میکنم و تقدیم میکنم بر اوست
خود و وی در شکایت و تقدیم میکنم بر اوست
خود غیر از آنی که در رضعون شکایت میکند
اطلاع ندایم کین سدا ام از فراد وی شود حق
و را و وی میداند آواز من عت مرا کونست
بی مالک جاهه و شکایت وی از است که آرزو
انست روزگار محظوفی که مال فخر و کشته
بسیر کسبت از جهت آلوده و بی حرکت آذره را